

یادداشتی به اعتبار بازگشت دگرباره بازنشستگان و معلمان به خیابان!



امیرجوهری لنگرودی

[amir\\_772@hotmail.com](mailto:amir_772@hotmail.com)

فقط کف خیابون، به دست میاد حقمون!

این شعار امروز ما نبوده و نیست، طبقه‌ی ما از سال‌ها پیش به‌طور مشخص از سال ۹۹ تا ۱۴۰۰ این شعار را سرداد و پای هزینه‌های آن هم ایستاد. امروز هم برآنیم قدرت ما و جنبش مطالباتی‌مان در کف خیابان تعریف می‌شود. این فقط یک شعار نیست بلکه پاسخ به نیاز و الزام مجموعه مطالبات به جا مانده و بی‌واسطه‌ای‌ست که طی این چند دهه از جانب طبقه‌ی ما از کل حاکمیت و دولت‌مردان طرح شده، همچنان بلا تکلیف است!

همه‌ی آنانی که توجه لازم به قدرت ما در پائین برای تبیین جابجایی‌ها (انقلاب) مان داشته باشند، درمی‌یابند انقلابی که از پائین در حال جوشش است به هیچ وکیل و وصی‌ای محتاج نیست. هر وکیل و وصی از بالای سر مردم بیش از هر چیز به منافع و مطامع خود می‌اندیشد. تقلیل دادن بیش از صد سال مبارزه برای به‌دست آوردن آزادی و داشتن حکومت قانون، از صدر مشروطیت تا به امروز، برای دستیابی به یک جامعه‌ی آزاد و برابر، با هوا کردن ده‌ها هزار پرچم به اندازه‌های گوناگون و یک بازی ابر رسانه‌ای برای تعیین رمز وکالت شازده پهلوی، با بی‌تفاوتی از جانب مردم، آنچنان پوزه بند زده شد که هر نوع آمارگیری و آمار تراشی نتوانست برای رونمایی این دیکتاتور کوچک و پنهان کارساز شود؛ و پته‌ی همه‌ی تلاش‌های زبون‌شان بر آب افتاد و نتوانستند مردم درون جامعه را مرعوب کنند و به آن‌ها بقبولانند که به وکیل احتیاج دارند. مردم با قاطعیت گفتند: «وکالت، ولایت/ دو روی یک جنایت» اند. سماجت جانبداران وکالت با رونمایی از "پرویز ثابتی" سردرخیم دستگاه امنیت شاهنشاهی (رئیس اداره سوم ساواک- امنیت داخلی) به وقاحت انجامید و به صحنه آوردن "احمد فراستی" از رهبران عملیاتی اداره کل سوم ساواک، در بی‌بی‌سی فارسی همراه با "عرفان قانعی‌فر" فضاقت بار شد. این وقاحت بازنمایی واقعیت دیکتاتوری سلطنت، وسیله‌ای شد که مردم با هوشیاری بیشتری

شجره‌ی این خاندان را از آرشیوها خارج سازند و پرسش پشت پرسش در برابر مدعایی ایشان قرار دهند. بی جهت نبود که از مناطق ملی شعار بالا آمد: «کرد و بلوچ و آذری / آزادی و برابری»، «نه شاه می‌خوایم، نه ملا / نه ساواکی، نه سپاه»!

دیکتاتوری بس متوهم که هنوز به قدرت نرسیده، عملاً حق افراد در انتخاب گزینه‌های مختلف را سلب می‌کند و همگان را سوار قطاری می‌پندارد که به سوی مقصدی ناکجا به راه انداخته و سرنشینانش را ذوب در نور سلطنت پدر تاجدار، دگربار در سایه‌ی «خدا - شاه - میهن» می‌شناسد. جالب است ایشان و هوادارانش فقط و فقط آنگاه حاضر به پذیرش مفهوم «انقلاب» اند (انقلابی که تا دیروز آن را "فتنه" می‌نامیدند) که ورود به این رویکرد اجتماعی به ایشان تحمیل و به گونه‌ای محول شده باشد، وگرنه هیچگاه توضیح داده نمی‌شود که چرا این انقلاب انتقالی آری و آن یکی نه؟!!

پهلوی سوم مانند پدر تاج‌دارش که «صدای پای انقلاب مردم را شنیده بود» چون جن از بسم الله، از واژه‌ی انقلاب گریزان‌ست و مانند هواداران امروزش آن را "ننگ فتنه ۵۷" می‌نامند. شاعرانی که به تبع آن‌ها "بهمن بیدادگر" را طنز شعرشان می‌سازند! احساسی شاعرانه و واکنشی رمانتیک و بی ارزش خود را در نادیده انگاری مهم‌ترین انقلاب تاریخ ضد سلطنتی معاصر ایران بیان می‌کنند. به عبارتی دشمنان انقلاب مردم که آن را با "فتنه" یاد می‌کنند، گاه بر زبان می‌آورند "اول باید پنجاه هفتی‌ها حساب پس بدهند، تا بتوان با تکیه به نکبت گذشته به خلق جنبش نوینی دست یافت!" تو گویی این مردم و جوانانش از آن گذشته تاریک هیچ درسی نگرفته‌اند و به این هوچی‌های پوچ بدهکارند.

شاهزاده‌ی پهلوی تا پیش از پذیرش تحمیلی پدیده‌ای به نام زایش «انقلاب اجتماعی» فقط از شکل‌های متفاوت یک گذار مسالمت آمیز، آن هم با حفظ نقش و ساختار نیروهای سپاه و بسیج و ارتش، نهایتاً تغییر اسم سازمان اطلاعات سپاه (ساس) به سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) سخن به میان می‌آورند؛ در این میان تکیه اصلی ایشان نه قدرت مردم معترض در کف خیابان، نه در قامت استوار وجودی زنان جامعه، کارگران، بیکاران، معلمان، بازنشستگان، کادر درمان (پرستاران و بهیاران)، دانش‌آموزان و دانشجویان، اساتید، نیروی زحمتکشان روستایی کشور، نویسندگان، وکلا، فعالان محیط زیست، دگرباشان جنسی، اقلیت‌های ملی و مذهبی، و سایر بخش‌های توده سامان یافته و سازمان نیافته‌ی جامعه که با قدرت اعتصاب خود نظام اسلامی را به چالش کشیده و در نهایت به زانو در خواهند آورد؛ بلکه قدرت خارجی در مراجعه به کاخ‌های ریاست جمهوری، مجالس عوام و خواص، پارلمان اروپا، و همپالگی و همسلکان خویش در کشورهای اروپایی، آمریکا و کانادا بوده است. اینان همواره به سوی قدرت‌های بیگانه دست‌گدایی برای کسب قدرت خیالی آتی خود دراز می‌کنند یا خود را ملزم به جانبداری از سپاهی‌ها و بسیجی‌هایی می‌دانند که در کوران جنبش انقلابی جامعه آنان و جامعه‌ی خیالی هوادارانشان را از خواسته‌های مطرح شده در سطوح مطالبات طبقه‌ی ما منفک کنند. چرا که قدرت ما از پائین شکل می‌گیرد و قدرت این جنابان، همواره چشم به بالا و کرم دولت‌های خارجی دارد. در یک کلام رژیم چنجی‌اند و چشم به موشک پرانی اربابان‌شان دوخته‌اند که سر از آسمان ایران در آورند!

چنانچه تفاوت این دو رویکرد را دریابیم و نگاهی به وضعیت جهنم کنونی آفریده شده حاکمان دین‌مدار در ایران بیاندازیم؛ می‌بینیم مردم در این نبرد نابرابر، هراندازه بیشتر دوام آورند و هرچه بیشتر و متشکل‌تر برای آزادی و برابری، تلاش و مبارزه کنند، بیشتر نیروی خود را همبسته و سازمان دهند، بیشتر قدرت خود اتکایی را در چنگ خویش داشته باشند و ساختار و مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به‌صورت ریشه‌ای در جهت انسانیت و رفاه همگانی و برابری و آزادی تغییر دهند، چشم از خدا، شاه و جهان غیب بشویند و به قدرت سازمانیافته‌ی خویش باورمند گردند، آزادتر و جامعه‌مان انسانی‌تر خواهد شد!

باید این حقیقت را اعلام کرد و گفت: رسیدن به این خواست‌ها با شعبده‌بازی سیاسی و از دریچه‌ی چانه زنی با این رئیس جمهور و یا فلان پارلمانتر ممکن نیست؛ بلکه فقط از مسیر مبارزه‌ی سازمانیافته، گسترش اعتراضات و اعتصابات و تجمعات راهجویانه و از گذرگاه یک رشته مبارزات فکر شده‌ی گروه‌های مطالبه‌گر اجتماعی در سطح وسیع و گسترده و به شکل توأمان برپایه منافع عمومی برای تغییرات بنیادی و اساسی و تنها در درون و نه برون کشور، فراهم می‌آید. نیروی میلیونی جهان خارج اگر جدی و پیگیر و دلبسته‌ی مردمان درون کشورند، تنها می‌توانند فریاد رسای آن توده‌ی به پا خاسته‌ای باشند که از دل جنبش عظیم «زن، زندگی، آزادی» سر بر آورده و دهها هزار نفرشان در جهنم سیاه‌چال‌های زندان‌های نظام دینی در حبس‌اند!

این جنبش‌های بزرگ توده‌ای همچون جنبش جاری «زن، زندگی، آزادی»، جنبش آبان ۹۸، جنبش دی ماه ۹۶ و جنبش ۸۸ هستند که مسیر مشروعیت زدایی از حاکمیت را هموار کرده‌اند. چنان‌که در ابتدای یادداشت هم آمده جنبش‌های اجتماعی معلمان، کارگران و بازنشستگان با حضور در خیابان و نشان دادن راه اعتراضات خیابانی، زمینه‌ی شکل‌گیری جنبش توده‌ای کنونی را فراهم کردند.

امروز همچون دیروز، هیچ نیرویی در خارج از ایران به مثابه آلترناتیو نظام به حساب نمی‌آید. گونه‌های گوناگون پنهان و آشکار جایگزین کلیت نظام اسلامی، در درون جامعه پیش روست و انقلاب نوین «زن، زندگی، آزادی»، در طی بیش از شش ماه، گزاره‌های خبری آن‌را به تمامی جهان مخابره و تحمیل کرده است! به طوری که خانم "هانا نیومن" نماینده‌ی آلمان در پارلمان اروپا به **مسیح علی‌نژاد**، **نازنین بنیادی** و **شازده پهلوی** در **اجلاس مونیخ** گفت: «هر کسی یک وظیفه‌ای دارد. ما که نمی‌توانیم برای مردم ایران دولت دوران گذار درست کنیم. این اصلاً کار ما نیست. از ما و سازمان ملل خواستند از حکومت جمهوری اسلامی حمایت نکنیم. این وظیفه‌ی ماست. این که دوران گذار چه می‌شود را باید مردم در داخل کشور و همچنین معترضین در خارج کشور با هماهنگی هم تصمیم بگیرند. اینجوری نیست که گویا اتحادیه اروپا تصمیم به سرنگونی حکومت گرفته و فقط منتظرند شماها را به عنوان دولت موقت دوران گذار بنشانند» و خطاب به آنان گفت: «کلی آدم در زندان هست که صدایش نمی‌رسد!» برای همین در آخر صحبت‌هایش اظهار امیدواری کرد که سال دیگر افرادی را از داخل کشور هم در این کنفرانس داشته باشیم که از زندان‌ها آزاد شدند...» (۱) با این اظهارات خانم نیومن به آنها که نقشه‌ی دولت

دوران گذار را برده بودند تا از اجلاس مونیخ تائید بگیرند، خندید و آدرس مردم داخل کشور را به آن‌ها داد. یعنی فعلاً بروید تا چه پیش آید!

همزمان هیاهویی که نمایندگان ایرانی تبار پارلمان‌های سوئد و آلمان در نمایش سطوحی از فعالیت توامان‌شان با شازده پهلوی در کنار سلبریتی‌ها و ابر رسانه‌ها، در استراسبورگ و بروکسل راه انداختند، در کنار پرده‌های شکست خورده‌ی سناریوهای ائتلاف شب اول ژانویه ۲۰۲۳ در توئیتر و یا واگذاری وکالت و... تا اینجای کار مطلقاً هیچ دست‌آورد قابل ذکر سیاسی برای جامعه‌ی ما نداشته است. تنها بال زدن‌های نمایشی و تبلیغات تهییجی ابررسانه‌ها به وقت آرامش چشمه‌های جوشان مبارزات درون کشور فرصتی برای اظهار وجود به این فرصت‌طلبان داد. همین‌ها چاشنی اقوال بی پایه‌ی شبکه‌های مجازی و رسانه‌ای شان هم هست. امیدواری‌های بی ثبات بر بستر جهت‌گیری‌های دنباله روانه به آنجا منتهی گردید که شازده پهلوی و چند همراه او با چشمک لابی‌های آمریکایی، صرفاً برای ایجاد یک سناریوی جدید برای به دست آوردن پشتیبانی دولت‌های حاضر در کنفرانس مونیخ بدان‌جا شتافتند؛ اما هیچ نتیجه مطلوبی به نفع مبارزات مردم ما نداشتند. تا اینجای کار، آب در هاون کوبیدن بود. نمی‌توان مردم را بیهوده دلخوش نمود. با دلخوشی کاذب پیروزی حاصل نمی‌گردد، بلکه این تلاش و پیکار پایه‌ای مردم جامعه است که راه به دلخوشی می‌گشاید.

## **بازگشت به خیابان:**

حالا در برابر این سلسله ناکامی‌ها، چه آرایشی برای رودررویی با کلیت نظام اسلامی، می‌توان متصور شد؟

یک نکته روشن است و آن اینکه برای حاکمیت اسلامی، حکومت کردن بر مردم به پا خاسته با این وسعت، با خیال راحت و آسوده به پایان رسیده است. جامعه‌ی ما به دوران پیش از قتل حکومتی "ژینا" مهسا امینی، باز نمی‌گردد. آنچه واضح و روشن است، ذکر این مسئله است که برای دست یافتن و پیروزی به همه‌ی الزاماتی که در برابر جامعه‌ی ما دهان گشوده است، راهی جز سازماندهی اعتراضات، گسترده‌ی اعتصابات، از راه خیابان و گسترش جنبش و قیام و به حاشیه راندن هر تلاشی برای دست به دست شدن قدرت از بالای سر مردم، نداریم. تا اینجای کار، جلوه‌ی رویارویی‌ها نشان داد دیکتاتور در داخل کشور و کف خیابان سرنگون می‌شود، نه درس‌نای آمریکا، نه در پارلمان اروپا، نه در فضای مجازی و نه با وکالت... فقط کف خیابان!

بازگشت به پیش از شهریور ۱۴۰۱ و مهار مردم آزادی‌خواه ایران دشوارتر و ناممکن شده است. مردم به عقب باز نمی‌گردند. خیزش گسترده‌ی مردم ایران بعد از قتل حکومتی مهسا امینی، زنجیره‌های سلطه‌ی رژیم اسلامی را از هم گسسته است. زنان و دختران دبیرستانی و دانشگاهی دیگر برای ظاهر شدن در خیابان‌ها بی‌واهمه به حجاب اجباری تن نمی‌دهند. افزون بر این وخامت اوضاع اقتصادی و تورم مهارگسیخته و مشکلات روزمره خبر از طوفانی قریب الوقوع می‌دهد. امروز دیگر کسی در ایران نیست که نام زاهدان، این محروم‌ترین و فراموش شده‌ترین استان کشور، و ملت بلوچ، یعنی چهار

حرفی که همواره سعی در حذف و نادیده‌گرفتنش در جغرافیای ایران می‌شد را نشنیده باشد. آوازه‌گری امروز بلوچ‌ها به پهنه‌ی رودرویی جمعه‌های هر هفته، به مانند خلق ترکمن در سراچه‌ی انقلاب بزرگ ضد سلطنتی ۵۷ در پهنه‌ی مختصات سیاسی ملیت‌های ساکن ایران، بسان زنده بودن مبارزه‌ای ملی جلوه می‌کند. همه منتظر خلق شعار جدید جمعه‌های بلوچستان هستند که چه پیامی با خود دارد؟

این مردم را نمی‌توان به تاریخ‌خانه‌ی اشباح فرستاد. بلوچ‌ها با زبان، خط، قامت زنانه و مردانه‌شان به میدان آمده‌اند و تحت هیچ شرایطی به فراموش‌خانه‌ی سانسور حکومتی برگردانده نمی‌شوند. سماجت هر نیروی اجتماعی برای نادیده انگاشتن آنان خجالت آور است. آن‌ها با هویت اتنیکی، در هیئت استانی و منطقه‌ای، به مانند ترکمن‌ها، عرب‌ها، کردها و ترک‌ها و آن دیگران؛ لرها و بختیاری‌ها... از زیر خاکریز سانسور و نادیده انگاری حاکمیت و بورژوازی هار (شاه و شیخ) برون آمده‌اند و همواره در خیابان‌اند. باید گفت: جنبش انقلابی با تداوم پایداری و گسترش خود، مانع این می‌گردد که بورژوازی ایران بتواند این غول بیدار شده را در شیشه کند و او را از پای بیاندازد. چرا که جنبش‌های اجتماعی امروز در کشور به خوبی و با تجربه‌ی پرهزینه‌ای دریافته‌اند باید در خدمت جنبش‌های بزرگ توده‌ای باشند. مطالبات اقوام جدا از مطالبات جنبش دانشجویی، یا بازنشستگان و کارگران و... تعریف نمی‌شود و پاسخی مشترک دارند.

پرسش اساسی این است که: در شکاف رودرویی موجود بین حاکمیت و مردم، امروز با چه نیرویی در جامعه ایران روبه‌رو هستیم؟ پاسخ روشن است!

امروز ما در ایران از یک سو فقط با اعتراضات دانش‌آموزان، والدین آن‌ها، معلمان‌شان یا جنبش‌های دانشجویی در کنار اساتید مترقی، روشنفکران و اهل قلم (نویسنده، شاعر، سینماگر، اهالی تئاتر)، وکلا و یا روشنفکرانی که آزادی بیان‌شان، آزادی قلم‌شان، آزادی تفکرشان از طرف حکومت مذهبی نقض می‌شود، روبه‌رو نیستیم. ما تنها با این ستمی که به اقلیت‌های مذهبی و ملیت‌ها و اقوام روا داشته می‌شود، مواجه نیستیم؛ بلکه در ایران ما با جنبش‌های مطالباتی بسیار گسترده‌ای از جمله توده وسیع کارگران، روستائیان بدون زمین و آب و بازنشستگان امروز یعنی همان کارگران دیروز و لشکرعظیم بیکاران امروز، یعنی همان کارگران دیروز، در برابر حاکمیت اسلامی به همراه آیت‌الله‌های زمین خوار، جنگل خوار، ماهی خوار، و همه چیزخوار، مواجهیم که طی بیش از چهار دهه حق حیات این توده‌ی میلیونی را زیر پا گذاشته و له کردند. لذا نمی‌توان مبارزه را صرفاً به جنبه‌ی دینی استبداد محدود کرد و مبارزه با دولت اسلامی را به‌عنوان یک دولت هار سرمایه‌داری و متحدین جهانی نئولیبرال آن‌ها نادیده انگاشت. نمی‌توان و نباید از بالای سر مردم مبارز در خیابان‌ها با برگماردن «شورای گذار» و توسل به نیروی خارجی برای آنان تعیین تکلیف کرد.

استراتژی بلوک کارگری و سوسیالیستی ما، ایجاد وفاق با بورژوازی جهانی و داخلی برای سرنگونی نظام مذهبی حاکم نیست؛ روشن است هر سطح نزدیکی و همکاری با جهان معاصر و جوامع میزبان برای ما جنبه تاکتیکی پیدا می‌کند که ممکن است در

شرایطی اهمیت هم داشته باشد، منتها بر اساس این که ببینیم بلوک طبقاتی نیروهای درگیر درون جامعه (معلمان، بازنشستگان و لایه‌های گوناگون کارگران و روستائیان زحمتکش) که نیروی عینی جنبش‌های واقعاً موجود اجتماعی هستند برای این که بتوانند به حرکت دربیایند و به سطحی از سازمانیابی دست یابند، برای همگرایی و همبسته شدن و در نهایت ارتقاء حرکت مطالبات‌شان از سطح اقتصادی به سطح سیاسی تا به آن بولدزری تبدیل شوند که برج و باروی استبداد مذهبی حاکم را فروریزانند و خود را تا سطح تأسیس حکومت و نظمی نوین پیش برند، تا چه اندازه به نزدیکی و حتی نوعی همکاری با نیروهای بیرون از طبقه و غیرسوسیالیستی احتیاج داریم؟ چرا که اصل بر همکاری با نیروهای غیرسوسیالیست نیست. در اساس منطق مبارزه حکم می‌کند، لزوم هر سطح نزدیکی و همکاری با نیروهای غیرسوسیالیست را باید به‌طور مشخص بررسی نمود و از فرایند این نزدیکی تحلیل و برآورد روشن داشت.

ما با توجه به تجربه‌ی انقلاب بهمن و انقلاب‌های سایر نقاط جهان، نباید معادله را معکوس کنیم، در معادله‌ی حسابرسی آسیاب به نوبت، چپ‌های خلقی (یا آن‌هایی که خودشان را به‌طور کلی چپ می‌دانند) بر این گمانند که اول باید با بورژوازی، با نیروهای غیر سوسیالیست، با نیروهای غیرکارگری بلوکی درست کرد تا بشود استبداد حاکم را سرنگون کرد؛ بعد نوبت به طبقات پائین خواهد رسید و یا تازه آن وقت مبارزه طبقاتی موضوعیت خود را باز خواهد یافت. باید با این تلقی متداول آن‌ها هم برای همیشه وداع کرد؛ چرا که گزینش این نوع تاکتیک‌ها، از دل ارتقای هر مرحله از پیشروی جنبش به‌دست می‌آید!

الزام پاسخگویی "تاریخ همه جوامع تائکونوی، تاریخ مبارزه طبقاتی است. آزاد و برده، نجیب‌زاده و عامی، مالک و رعیت، استادکار و شاگرد و خلاصه، ستمگر و ستمکش، در تقابل دائمی با یکدیگر قرار گرفته و دست به مبارزاتی بی وقفه - گاه پوشیده و گاه آشکار - زده‌اند که هر بار یا به دگرگونی انقلابی کل جامعه یا به انهدام مشترک طبقات متخاصم منتهی شده است" (۲) و بر این پایه نه فقط در مبارزه برای سوسیالیسم، بلکه در مبارزه با استبداد مذهبی حاکم باید الزاماً و همواره روی پایه‌ی اجتماعی خودمان تکیه کنیم و در این رابطه هرگاه به‌طور مشخص همکاری و ائتلاف با نیروهای غیرسوسیالیست را برای تقویت این نیرو لازم دیدیم، می‌توانیم این همکاری را حول موضوعات معین و به‌طور موقت انجام بدهیم. بر این پایه وقتی استراتژی ما روشن و مبرهن است، همه‌ی تاکتیک‌های ما در پیکار با استبداد حاکم مذهبی و برای تحقق دموکراسی باید در خدمت برهم زدن موازنه‌ی قوای موجود به سود آلترناتیو سوسیالیستی و به زیان دشمن طبقاتی و همه‌ی رقبای بورژوازی این رژیم باشد.

امروز جنبش کارگری اعم از: بازنشستگان، معلمان، دانش‌آموزان و والدین آنان، دانشجویان، اساتید مترقی، لایه‌های مختلف کارگران در سطوح واحد‌های تولیدی - صنعتی - معادن - بخش خدمات و نیروهای گوناگون ضد نئولیبرالیسم اقتصادی به‌عنوان متحدین و مبارزین درجه اول و بدنه‌ی اصلی و پیشروی جنبش آزادی‌خواهی مردم در میدان هستند. نباید از یاد ببریم بخشی از پیشگامان مبارزه‌ی طبقاتی ما در زندان‌ها هستند. مبارزه برای آزادی آنان از وظایف اخص این مرحله از جنبش است.

در دل سرکوب آشکاری که همه‌ی سطوح جامعه را هدف گرفته و قوای هار حاکمیت به قتل همگان از دانش‌آموزان ما تا بازنشسته‌ها کمر بسته، همه چیز به اراده‌ی ما یک‌آن با

فشار دگمه‌ای درست نمی‌شود. پیچیدگی مبارزه در این است که با پیشرفت خود مبارزات و با قوام پیدا کردن خود گروه‌های درگیر مبارزه، با ارتقاء آگاهی توده حاضر در کف خیابان، همگان در می‌یابند که جز از طریق متشکل شدن، سازماندهی، ایجاد تشکل‌های پایه‌ی طبقاتی خویش در محیط کار و زیست، درگیری سیاسی با حکومت و سیاسی کردن مطالبات صنفی‌شان، تحقق هیچ مطالبه‌ای امکان پذیر نیست و حتی نمی‌توانند از این جایی که هستند جلوتر بروند. این تجربه و ارتقاء آگاهی در جریان مبارزات روزمره، تنها راهی است که همه توده‌ی کارگران و زحمتکشان به تدریج بتوانند ضرورت حیاتی مبارزه برای آزادی و دموکراسی را لمس کرده و آن را با مبارزات صنفی‌شان عجین کنند.

یادمان نرود که توده‌ی بی‌چیزانند که باید پرچم مبارزه با استبداد دینی حاکم برای وصول دموکراسی را در دست بگیرند. در حال حاضر تفکر وارونه‌ای حاکم است که گویا آزادی و دموکراسی مربوط به روشنفکران است و آن‌ها باید برایش مبارزه کنند. و چون برای کارگران به دست آوردن نان شب مهم است، پس همان کافی است که فقط برای به دست آوردن نان برای حفظ جان بجنگند.

ما برآنیم که این وارونگی دید و درک و به نوعی تقسیم کار در زورق پیچیده، باید در هم بریزد! زمانه‌ی نو، از همان هنگام آغاز می‌گردد که شب سیاه سلطه‌ی سرمایه‌داری حاکمیت دینی پایان یابد. باری: می‌شویم آغاز از آنجایی که پایان شماست!

دوشنبه ۱۵ اسفند ۱۴۰۱ برابر با ۰۶ مارس ۲۰۲۳

## منابع:

(۱) لینک صحبت‌های هانا نیومن در کنفرانس مونیخ

<https://www.youtube.com/watch?v=-UNT3l48wPA>

(۲) مانیفست حزب کمونیست - کارل مارکس - فردریک انگلس - ترجمه شهاب برهان، آوریل ۲۰۰۱، ص ۴۱